



دکترمه

آنچه که در پی می آید یادی و یادمانی از شهیده بزرگوار، بنت الهدی است که عمدتاً بر اساس خاطرات «ام جعفر»، همسر مکرمه شهید آیت الله صدر و نیز برخی از خاطرات فرزندان آن شهید سعید واگویه شده اند. «بنت الهدی» به حق، آوای غریب برادر مجاهد خویش است. او که زینب وار، به ندای دعوت برادر لبیک گفت و تا قتلگاه او همراهیش کرد، در کنار او از خون خویش وضو ساخت و با روئی گلگون و لبی خندان تا آستان دوست پر کشید تا حدیث استواری شیعه راستین را در گوش سنگین انسان معاصر، فریاد کند و چون همیشه شاهدی باشد بر مظلومیت تاریخساز انسانهای با ایمانی که پایمردی و صلابتشان را از مولایشان وام گرفته اند. جوانب گوناگون شخصیت کم نظیر این بانوی مسلمان، مجالی فراخ تر را می طلبد و بی تردید می تواند دستمایه پژوهشهای ارزشمندی قرار گیرد.

« بنت الهدی » در آئینه خاطرات منتشر نشده

خانواده شهید صدر

ترجمه: عبدالکریم زنجانی

## پیام آور بیداری...

ایشان هر سه شب مراسم احیای شبهای قدر را به همراه گروهی از خواهران مؤمن برگزار می کرد و دعای جوشن کبیر و قرآن و سایر ادعیه شبهای قدر را می خواند و خواهران به همراه ایشان این دعاها را می خواندند. این مراسم به علت ترس از رژیم دیکتاتوری صدام، به صورت مخفیانه برگزار می شد و پس از پایان مراسم، همه با هم سحری صرف می کردند و با اخلاص تمام برای روز بعد، نیت می کردند. وی به سفر حج می رفت تا فرهنگ بیداری را در میان خواهرانی که همراه وی به سفر می رفتند، تبلیغ کند. خداوند متعال، فریضه حج را مقرر فرمود تا مردم ضمن انجام این فریضه، در مکانی جمع شوند که محل نشر دین و فرهنگ مسلمانان و اتحاد میان مردم اعم از سفید و سیاه و غنی و فقیر باشد. علویه شهید با اعتقاد به این اصل، نقش جهادی و راهبردی خود را انجام می داد. طی این سفرها، گاهی خواهرانی همراه وی بودند که برخی از آنها قبل از سفر ایمان و تقوای محکمی نداشتند و بعضی هم بی حجاب بودند؛ ولی پس از این سفر، با ایمان و تقوای کامل به دیار خود باز می گشتند.

وی در بازگشت از سفر حج هدایای گوناگونی را برای تحکیم روابط میان خواهران، همراه خود می آورد. این هدایا شامل پارچه و بعضی از اسباب بازیهای سرگرم کننده و ارزان قیمت، ولی بسیار جالب و در آن موقع در عراق کمیاب بودند. یک بار یک دستگاه رادیوی کوچک برای مادرشان آورد؛ چون مادرش از رادیو برای شنیدن تلاوت قرآن و اخبار استفاده می کرد.

وی از کودکان سید شهید به هنگام سفر ایشان به ایران مواظبت می کرد و برای فرزندان بزرگ تر، بعضی از لوازم سفر مانند لباس و غذا را تهیه و آماده می کرد و همچنین قبل از خواب برای کودکان قصه می گفت.

وی برای سید شهید بهترین خواهر بود و در تمام زمینه های

نمی شد؛ بلکه همیشه با بزرگ تر از خود همصحبت بود. در سن دوازده سالگی مجله ای به نام «جامعه» را که یک مجله فرهنگی دینی بود؛ برای زنان مسلمان نوشت. وی به مادرش علاقه بسیار زیادی داشت و به وی عشق می ورزید و غذای مخصوص او را شخصاً تهیه می کرد و قرصها و داروها را به دستش می داد.

علویه بنت الهدی بافندگی و خیاطی را خوب می دانست و برای برادرزاده های خود بر اساس رنگ و مدلی که دوست داشتند؛ لباس می دوخت. دستپخت ایشان هم زبانزد همه بود و غذاهای مشهور عراقی مانند کوفته و دلمه و خورش و بادمجان را می پخت؛ زباز در خانه سید شهید (ره) در همه وقت برای میهمانان باز بود و علویه شهید بنت الهدی (ره) با همسر شهید صدر، علویه ام جعفر در تهیه غذا برای میهمانان همکاری می کردند.

علویه شهید بنت الهدی (رحمة الله علیها)، در دهه اول ماه محرم الحرام به دنیا آمد و از همان زمان تولد با صبر و جهاد آشنا بود؛ زیرا در ماه مصائب متولد شد و شش ماه پس از تولد، پدرش آیت الله سید حیدر صدر وفات یافت. نام او را آمنه گذاشتند، زیرا خانواده بیم از آن داشتند که او را نیز همچون شش خواهرش از دست بدهند. وی در خانواده ای سرشار از محبت و ایمان و رابطه ای محکم میان اعضای آن و در میان دو برادر مهربان و مادری والا تربیت یافت و از علم و معرفت آنها بهره گرفت. وی همیشه می گفت: «عاشق علم و معرفت بودم و هر نوشته ای را که به دستم می افتاد، می خواندم.» وی همیشه دنبال یادگیری بود. سید شهید (صدر) بر تربیت ایشان بر اساس اصول اسلامی و جهادی نظارت می کرد تا زندگی او را وقف خدمت به اسلام و مسلمین و برافراشتن پرچم حق نماید. وی از الهامات و کرامات فراوانی برخوردار بود و اطلاعات زیادی از آنچه که در اطرافش می گذشت؛ داشت، به هر سؤالی که از وی می شد؛ پاسخ می داد و پاسخ های وی قانع کننده و موجه بودند. بسیاری از زنان نزد وی می آمدند. تا در مورد امور دینی و دنیوی و همچنین در مورد واجبات حج و خمس سئوالات خود را بپرسند و پاسخهای مناسب را بگیرند.

ایشان بسیار ساده پوش و عقیف بود و پیوسته تکرار می کرد که زیبایی فقط به ظاهر نیست؛ بلکه زیبایی حقیقی، زیبایی روح و عقل و ایمان است. یک بار یکی از زنان از او پرسید: «آیا شما رنگ سبز را دوست دارید؟ من همیشه می بینم که شما پیراهنهای سبز رنگ می پوشید.» شهیده بنت الهدی پاسخ داد: «این همان پیراهنی است که شما قبلاً دیده بودید.»

رفتار او در دوران کودکی شباهتی به همسن و سالانش نداشت. مادر فاضله اش می گفت: «هرگز آمنه را به صورت یک دختر بچه ندیده ام. با همسنهای خود مشغول بازی



**مادر فاضله اش می گفت: «هرگز آمنه را به صورت یک دختر بچه ندیده ام. با همسنهای خود مشغول بازی نمی شد؛ بلکه همیشه با بزرگ تر از خود همصحبت بود.» در سن دوازده سالگی مجله ای به نام «جامعه» را که یک مجله فرهنگی دینی بود؛ برای زنان مسلمان نوشت.**





**علویه بنت الهدی (ره) اتاق کوچکی در منزل سید شهید(ره) داشت؛ چون او و مادرش به خاطر علاقه ای که به سید شهید داشتند؛ با وی زندگی می کردند. همچنین وی می خواست که در جوار حضرت امیر مؤمنان علی(ع) باشد. همیشه مواظب بود که اتاقش تمیز و مرتب باشد و به همین خاطر کتابها را در یک جا و لباسها را در کمد لباس می گذاشت.**

سعادت به مادست می داد؛ چون اتاقی نورانی و اتاق عمه ما بود. ایشان نیز از دیدن ما اظهار خوشحالی می کرد و به ما شیرینی می داد.

هنگامی که فشار امنیتی و سیاسی بیشتر می شد؛ شکایت و ناراحتی نمی کرد؛ بلکه تا آنجا که می توانست صبر می کرد و در اتاق خویش رویه قبله می نشست و دعا و ناله می کرد. گاهی آن قدر گریه می کرد که همه دستمالهایش خیس اشک می شدند. شکایت و ناراحتی خود را در مقابل هیچ کسی آشکار نمی کرد؛ مگر در برابر پروردگار خویش. فشار امنیتی و سیاسی و اجتماعی علیه ایشان بسیار زیاد بود و برخی از افراد، از رفتارهای او انتقاد قرائی می کردند و قدر و منزلت وی را نزد خداوند منعال درک نمی کردند. در یکی از روزها علویه شهید(ره) به همراه علویه ام جعفر به مجلس عزاداری حضرت امام حسین(ع) رفتند. هنگام ورود به مجلس همه خواهران حاضر به جز معدودی به احترام آنها از جا بلند شدند. آنها هیچگونه توجهی به این کار نکردند و تا آخر وقت در مجلس ماندند. هنگام بازگشت به خانه، در مورد این جریان از علویه شهید بنت الهدی سؤال شد و ایشان گفت: «پیش بینی می کردم که این حادثه اتفاق بیفتد؛ ولی امور دنیوی اهمیت ندارند و دوست ندارم با کسی قطع رابطه کنم.»

علویه ام جعفر، همسر سید شهید صدر(ره) نقل می کند که یک بار نماز جماعتی به امامت علویه شهیده بنت الهدی(ره)



علویه شهیده بنت الهدی (ره) همه امور مربوط به خانواده را انجام می داد. یک بار خانواده می خواست منزل را تعویض و خانه دیگری را اجاره کند؛ ولی چون اجاره ها گران بودند، از این کار صرف نظر شد و علویه شهید، خود به انجام تعمیرات همت گماشت و اتاق پذیرایی و اتاق نشیمن را شخصاً رنگ و نقاشی کرد. چند ماه بعد که زمان ازدواج سید شهید(ره) فرا رسید؛ همسرش علویه ام جعفر طبقه دوم منزل را نقاشی کرد.

علویه بنت الهدی (ره) اتاق کوچکی در منزل سید شهید(ره) داشت؛ چون او و مادرش به خاطر علاقه ای که به سید شهید داشتند؛ با وی زندگی می کردند. همچنین وی می خواست که در جوار حضرت امیر مؤمنان علی(ع) باشد. همیشه مواظب بود که اتاقش تمیز و مرتب باشد و به همین خاطر کتابها را در یک جا و لباسها را در کمد لباس می گذاشت. همچنین یک ضبط صوت کوچک داشت که آن را در یک طرف اتاق می گذاشت. وی در این اتاق درس می خواند و مطالعه می کرد و نماز می خواند و از برخی از دوستانش پذیرائی می کرد. هنگامی که ما بچه سال بودیم؛ به اتاقش در طبقه دوم خانه می رفتیم و احساس شادی و



سیاسی و اجتماعی و دینی با وی مشارکت می کرد و مانند مادری مهربان نسبت به او با محبت و شریک غم و ناراحتیهای او بود. در تصحیح کتابهای ایشان پیش از چاپ کمک و درباره نوشته های خود و همکاری که می کرد؛ با ایشان مشورت می کرد و نظر او را می خواست. همچنین سید شهید(ره)، نظر علویه شهید را در بسیاری از امور می خواست و به نظریات صواب و صحیح او عمل می کرد. بسیاری از افراد به خواستگاری ایشان می آمدند، ولی او دست رد بر سینه همه آنها می زد و می گفت نمی تواند مسیری را که قبلاً با برادرش شروع کرده است؛ رها کند. او معتقد بود: «ازدواج یک تعهد است و باید به این تعهد پایبند باشم و اگر به این مسیر ادامه دهم؛ می ترسم که به آن پیمان خللی وارد شود.» همچنین می گفت: «من تنها دختر مادرم هستم و نمی توانم او را تنها بگذارم.»

وی در ادای فریضه نماز عادت خاصی داشت و وضو را طولانی می کرد. در نماز خود بسیار محتاط بود و واژه های نماز را با مخرج های صحیح می خواند؛ قنوتش طولانی بود و نماز نافله به جا می آورد و سعی می کرد نماز را با اطمینان و آرامش بخواند و ترجیح می داد که در جای آرام و به دور از سر و صدا نماز بخواند.

وی در بسیاری از اوقات قرآن را ختم و این ختم را گاهی به پدرش و گاهی به برادرش و یا یکی از اهل بیت هدیه می کرد. وی استعداد فوق العاده ای در خواندن قرآن با سرعت و صدای بلند داشت. وی پیوسته راضی به رضای خداوند متعال بود و هیچگونه فرقی میان پسر و دختر قائل نبود و هنگامی که سید شهید(ره) صاحب فرزند دختر شد؛ وی بسیار خوشحال شد و او را گوئی که دختر خود اوست؛ دوست می داشت و می گفت حضرت امام صادق(ع) فرموده اند: «دختر رحمت است و پسر نعمت. رحمت را نمی توان محاسبه کرد، ولی نعمت را می توان.» و سعی می کرد که آنها با تربیت دینی رشد کنند و از احساسات دینی برخوردار و در راه دین مسئولیت پذیر باشند.

به هنگام رسیدن به سن تکلیف برای تشویق آنها جشن ساده ای می گرفت تا آغازی باشد برای سیر به سوی خدای متعال و انجام تکالیف الهی. در مراسم جشن تکلیف و بلوغ، نخست قرآن کریم توسط او و یا یکی از دوستانش تلاوت می شد؛ سپس سؤالهای دینی مطرح می شدند و حاضران به آنها پاسخ می دادند و در پایان، هدایای خاصی به این مناسبت میان حاضران پخش می شد.





برگزار می کردند. فضای این مجلس بسیار غمناک و تأثیر آور بود و جمع کثیری از زنان از هر طبقه و قشری در آن شرکت می کردند؛ زیرا وی میان مردم هیچ فرقی نمی گذاشت و می گفت، «مردم عیال خدا هستند». همه حاضران گریه می کردند و به خاطر ابا عبد الله الحسین (ع) سینه می زدند.

وی بسیار فداکار و ایثارگر بود و با تمام سعی و کوشش برای برافراشتن پرچم حق و اسلام فعالیت می کرد و برای هدایت زنان کوشش فراوانی انجام می داد. او کتابهای زیادی به سبک جدید تألیف کرد و اولین زن مسلمان شیعه بود که وارد این میدان شد. داستانهای وی از حقایق جامعه اقتباس می شد و به صورت انشاهای بلیغ و زیبا در می آمدند و شواهدی از قرآن و سنت به صورت روان و شیوا بر آنها اضافه می شدند تا جمع کثیری از آنها استفاده کنند.

ترجمه و استقبال و تحسین شدند. از خواهری شنیده که مجموعه کامل داستانهای شهیده بنت الهدی را بارها خوانده است و هر بار هم که می خواند؛ چیز جدیدی را در آن کشف می کند و گویی که آنها را برای اولین بار خوانده است. کتابهای او در دوران طاغوت معدوم، صدام، جزو کتب ممنوعه بودند؛ ولی مردم با اشتیاق آنها را می خواندند و هنگامی که نیروهای امنیتی صدام به خانه آنها حمله می کردند؛ آن کتابها را در

باغچه یا زیر خاک یا جای دیگر مخفی می کردند. ایشان با تمام زنان از هر مذهبی که بودند، ملاقات می کرد و میان آنها هیچ تفاوتی قائل نبود و سعی می کرد به تمام سئوالات آنان اعم از مسائل دینی و اجتماعی پاسخ دهد و مشکلات آنها را حل و فصل کند.

**هنگامی که فشار امنیتی و سیاسی بیشتر می شد؛ شکایت و ناراحتی نمی کرد؛ بلکه تا آنجا که می توانست صبر می کرد و در اتاق خویش روبه قبله می نشست و دعا و ناله می کرد. گاهی آن قدر گریه می کرد که همه دستمالپایش خیس اشک می شدند. شکایت و ناراحتی خود را در مقابل هیچ کس آشکار نمی کرد؛ مگر در برابر پروردگار خویش.**

یک روز گروهی به دیدن ایشان آمدند که پسر آنها همسری پیرو یک مذهب دیگر داشت و بستگان داماد از عروسشان شکایت کردند که به احساسات و شعائر آنها احترام نمی گذارد. همچنین این عروس از آنها شکایت داشت که به احساسات و شعائر وی احترام نمی گذارند. پاسخ علویه شهید بنت الهدی چنین بود: «این طرز فکر، صحیح نیست. باید احترام متقابل و مودت بین شما برقرار باشد؛ چون این رویه ای که در پیش گرفته اید؛ باعث تضعیف خانواده و تضعیف جامعه و بالاخره تضعیف اسلام می شود. رسول

اقامه شد و در پایان نماز یکی از خواهران از ام جعفر پرسید، «چگونه در نماز به خواهر شوهر خودت اقتدا می کنی؟» ایشان پاسخ داد، «غیر از عدالت چیزی از ایشان ندیده ام.» وی سرگرمیهای گوناگونی داشت که تاحد خلاقیت و نوآوری می رسید؛ از جمله نظم شعر که در این زمینه سید شهید (ره) به وی می گفت، «شما موهبت و استعداد خاصی دارید که من ندارم و آن نظم شعر است.» وی از کودکی به نظم شعر می پرداخت و آنها را حفظ می کرد و به آسانی می توانست احساسات خود را در قالب ابیات شعری موزون و با احساس بیان کند. وی شعرهای زیادی داشت؛ از جمله ابیاتی در عشق به خداوند متعال و محبت اهل بیت (ع) همچنین قصیده ای در مورد حج سروده است که در کتاب وی به نام «اعمال حج» درج شده است. قصیده دیگری نیز در مورد نماز دارد که در مقدمه کتاب «آموزش نماز» بر اساس فتوای سید شهید (قدس سره) چاپ شده است. همچنین قصاید دیگری سروده است؛ از جمله قصیده ای در ثنای برادرش آیت سید اسماعیل صدر (ره) که در مجلس ختم وی توسط مداح خوانده شد و همه حاضران تحت تأثیر آن قرار گرفتند و گریه کردند.

وی همچنان مقاوم بود و مصیبتها و سختیها بر وی اثر نداشتند. در برابر بازداشتهای بی در پی سید شهید (ره) ایستادگی و از وی حمایت می کرد و طاغوتیان را به چالش می کشید و مظلومیت برادرش و همه یاران وی را فریاد می کرد. روزی که دار و دسته شرور و ظالم صدام برای بازداشت وی آمدند؛ همچنان مقاوم و صبور بود و به خدا توکل داشت و راضی به رضای او بود. وی می خواست راه جهاد را در کنار سید شهید، همچون سیده زینب (ع) کامل کند و هنگامی که می خواست برود؛ مادر فاضله اش خواست همراه تنها دختر عزیز خویش برود؛ ولی ظالمان و ستمگران نپذیرفتند و یکی از ملعونان به او گفت، «اگر آمدی تو را از شیشه ماشین به بیرون پرت می کنیم.» وی انواع بلاها و مصیبتها را با صبر و گشاده رویی می پذیرفت و می گفت، «همه اینها در برابر چشمان خدا و در راه خداست.»

روابط وی با تمام کسانی که با او تماس می گرفتند؛ مستحکم بود و همه او را دوست داشتند و هر یک از خواهران احساس می کرد که نزدیک ترین فرد به علویه شهید بنت الهدی است. او به حق، مادری مهربان و خواهر فداکار برای همه بود و سعی می کرد روحیه مسئولیت پذیری و جهاد را در همگان تحکیم کند؛ زیرا که همه مسئول رعیت خویش هستند «کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیت».

همچنین روابط میان خواهران را تقویت و امور آنها را اصلاح و مواضع آنها را توجیه می کرد و سعی داشت به آن دسته از آنها که نیازمند بودند کمک کند. این کمکها هم از مادی و هم معنوی بودند و به همین منظور، در آمد نوشته های خود را به آنها می داد.

وی از اینکه می دید برخی از مؤمنین نیازمندند و کسی به آنها کمک نمی کند و در کنار آنها نمی ایستد؛ بسیار ناراحت و متأثر می شد و در این راستا تمام هدایایی را که برای ایشان ارسال می شدند؛ به این نیازمندان می داد و می گفت، «چگونه یک مؤمن می تواند شب آسوده بخوابد در حالی که همسایه اش گرسنه است و آیا این دنیا دار گذر و آخرت دار بقا نیست؟» و «کار خوب بکنید چون خداوند و مؤمنان ناظر کار شما خواهند بود.»

بسیاری از خواهران در پی ارشادات و راهنماییهای ایشان با حجاب شدند و بسیاری از آنها در رفاه کامل به سر می بردند؛ اما از این رفاه گذشتند و به جرگه دعوتگران به دین گرویدند و به کمک و ارشاد دیگران شتافتند.

علویه شهید بنت الهدی و علویه ام جعفر در ماه محرم، مجلس عزاداری ابا عبد الله الحسین (ع) را به مدت سه روز

الله (ص)، پیامبر همه خلق بود و رسول هدایت و بشارت و محبت و بخشندگی برای همه عالم بود؛ چه رسد به یک ملت یا یک خانواده. رسول خدا (ص) فرموده است: «من برای به کمال رساندن مکارم اخلاق مبعوث شده ام.» «برای کارهای نیک و احسان همکاری کنید، نه برای گناه و تجاوز.» «شما بهترین امتی بودید که برای مردم عرضه شده اید تا امر به معروف و نهی از منکر بکنید.» و بدین ترتیب تلاش کرد که وفای او میان دو خانواده برقرار سازد و آنها نیز قانع شدند و از وی تشکر کردند.

وی مصلح بزرگی بود که سعی داشت برای امت جدش رسول الله (ص) به اندازه توانش در همه زمینه ها مژمر ثمر باشد. از جمله در مورد نامگذاری افراد، مبتکر نام هایی با مدلول تربیتی و دینی شد که معانی و صفات زیبایی را به همراه داشت. وی می گفت که صاحب نام از خود نام بهره مند می شود و همچنین در روز قیامت انسان به نام خویش احضار می شود و اگر اسم نیکویی داشته باشد؛ برای او بهتر خواهد بود. در مثل می گویند، «فلانی اسم با مسمائی دارد» در این راستا ایشان نام های زیبایی برای دختران سید شهید (ره) و همچنین دختران آشنایان و سایر دوستان نامهای زیبایی را انتخاب کرد. از سوی دیگر برای قهرمانان داستانهایش نیز نامهای اصیل و خوبی را انتخاب می کرد و بسیاری از مردم همین نامها را به عنوان تبرک بر دختران خود می گذاشتند. شگفت نیست که ایشان الگویی صالح برای همه زنان مؤمن بوده باشد؛ زیرا وی دختر فاطمه زهرا (س) و زینب کبری (س) بود و قدرت و صبر خود را از آن دو بزرگوار آموخته و با آن اسطوره های صبر و اخلاص، مانوس بود. خداوند متعال اجر محسنین مخلص را به خاطر خدمت ایشان به اسلام و مسلمانان نثار او کند و ما را موفق سازد که قدر او را بدانیم و فضائل او را گسترش دهیم و در آخرت از شفاعت و همراهی وی بهره ببریم.